

درس هفتصد و بیست و هفتم

نقد توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی و معلم ثانی (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فإن قيل المشهور أن أفلاطون أثبت الجواهر العقلية في الأعيان بحيث هي ماهيات كليات للأفراد
الخارجية.
قلنا لعل مراده بالأعيان العقول.^۱

مفاهیم مبهمه ماهیات کلیه

راجع به توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی و همین‌طور از معلم ثانی مطالبی عرض شد و مرحوم آخوند فرمودند که این مطالب از مراد و مفهوم کلام افلاطون مستبعد است و افرادی که خواستند این مثل را به حقایق و ماهیات کلیه تأویل کنند، در اشتباه هستند زیرا ماهیات کلیه وجود عینی ندارند بلکه وجود آنها وجود **فی الأذهان** است و تحقق خارجی برای آنها متصور نیست البته این را در اینجا ذکر نکردند ولیکن مستفاد می‌شود که ماهیات کلیه دارای مفاهیم مبهمه هستند بدون کیف خاص و بدون عرض خاص که آن عرض شامل همه انواع از اعراض لازمه برای تعینات جزئیة خارجیة است و بدون آن اعراض، جزئی در خارج محقق نمی‌شود. گرچه خود عرض تابع جوهر است ولی در وجود خارجی مقارن و لازمه خود آن جزئی و عین خارجی است.

علت امتیاز اعیان جزئیة خارجیة از سایر جزئیات دیگر

از این نقطه نظر وقتی که شما یک ماهیت کلیه را در ذهن تصور می‌کنید هیچ‌گاه به جزئیات خارجیة توجه نمی‌کنید بلکه به همان حقیقت نوعیه او توجه می‌کنید و آن حقیقت نوعیه دارای عرض نیست بلکه همان **نفس الجنسیة** است که باعث امتیاز این اعیان جزئیة خارجیة از سایر جزئیات دیگر است که در تحت نوع و فصل دیگر هستند.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۴۹.

کیفیت واقعیات در ذهن

لذا وقتی که شما برنج می‌گویید و در ذهن برنج را تصور می‌کنید برنج شکسته یا برنج خاص در نظر تان نمی‌آید، برنج این کشور یا کشور دیگر در نظر نمی‌آید، در خود این کشور برنج‌های متفاوت و اقسام متفاوتش در نظر نمی‌آید بلکه یک واقعیتهای در نظر می‌آید که آن واقعیت حتی شکل هم ندارد بلکه یک شکل ابهامی دارد تا چه برسد به لون و کم و طعم آن و شما با تعریه آن ماهیت از آن خصوصیت، آن واقعیت را در ذهن می‌آورید.

علت وصل و تحقق بین جزئیات و حقیقت کلیه

در اینجا یک مسئله بسیار دقیقی هست که این را بنده در لابه‌لای صحبت‌ها در اتصال بین عقل متصل و عقل فعال یادم هست که در یک وقتی عرض کرده بودم که هر چه که در عالم جزء و در عالم اعیان و عالم شهادت تحقق پیدا می‌کند، باید از نقطه نظر صورت مثالی و ملکوتی خود، متصل به یک حقیقت کلیه باشد که آن حقیقت کلیه عبارت از نزول اسم علیم در مراتب مختلفه است که آن مبدأ باعث وصل و تحقق بین جزئیات و خود او خواهد بود. همان طوری که اشیاء خارجی با صورت مثالی خود عینیت دارند به نحوی که انفکاک بین عین خارجی با آن صورت مثالی ممتنع است بلکه چنانچه عرض شد یک واقعیت است که آن یک واقعیت دو طرف دارد که یک طرف ناظر به برزخ و مثال است و یک طرف ناظر به ماده و شهادت است. همین طور آنچه که در ذهن تحقق پیدا می‌کند، هر صورتی که می‌خواهد باشد و هر حقیقتی که می‌خواهد تصور پیدا کند چه آن صورت، صورت **مُنطَبَقٌ عَلَیْهِ** خارجی داشته باشد یا منطبق خارجی نداشته باشد و انیاب اغوال باشد تفاوتی در این مسئله ندارد. **لِکُلِّ وَجُودٍ حَقِيقَةٌ خَارِجِيَّةٌ، هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الْخَارِجِيَّةُ هِيَ مَبْدَأُ وَ هِيَ اَصْلُهُ وَ مَنبَعُهُ.**

وجود منبع و منشأ برای امر خارجی

وقتی که یک امری در خارج تحقق پیدا می‌کند، نفس تحقق این امر خارجی حکایت از منبع و منشأ آن می‌کند که این یک منبع و منشئی دارد. آن منبع و منشأ مؤلّد و علت و فاعل برای این صورت خارجی است. در مسئله اشیاء و اعیان خارجی این قضیه قابل توجیه است که اینها یک وجوداتی خارجی متدلّی به صورت مثالی خودشان هستند که اگر در این زمینه دقت بکنیم مطلب قابل اشکالی به نظر نمی‌رسد با توضیحاتی که قبلاً داده شده است.

اتحاد حقیقت ذهنیه با حقیقت مثالیه اشیاء خارجی

اما صحبت در این است که آن صوری را که ذهن ترسیم می‌کند از کجاست؟ خب گاهی اوقات ذهن

یک صور واقعیه را ترسیم می‌کند مثل این صورت‌ها و اشیائی که الآن در این اتاق هست، انسان اینها را به ذهن می‌آورد و اگر شما چشمتان را ببندید یک‌به‌یک می‌گویید که در کنار دست شما چه کسی نشسته است، این طرف چه کسی نشسته است، جلوی‌تان چه چیزهایی هست و آن اشیائی که در این اتاق هست را یکی‌یکی بیان می‌کنید با اینکه چشم شما بسته است؛ یعنی از حقایق خارجی صورت‌برداری کردید و آن صورت را در ذهن و ذاکره خود حفظ کردید و بعد آن صورت را بیان می‌کنید به طوری که با آنچه که در خارج هست مو نمی‌زند. این یک واقعیت خارجی است و می‌توانیم بگوییم که این حقیقت ذهنیه با حقیقت مثالیه این اشیاء خارجی در اینجا اتحاد دارد و یکی است. حالا به هر مقدار که شما نزدیک شدید و به هر مقدار که به آن واقعیت، اشراف و اطلاع پیدا کردید به همان مقدار خودتان را به مثال آن شیء خارجی نزدیک کرده‌اید.

مراتب متفاوت مثال

بنده قبلاً این مسئله را عرض کردم که خود مثال دارای مراتب متفاوتی است و از اینجا نتیجه می‌گیریم همان طوری که در اشیاء خارجی چه بسا ممکن است یک فرد با اشراف ناقص، صورت ناقصه‌ای از آن شیء خارجی را در ذهن بیاورد مثل اینکه من چشمم را می‌بندم و یک دفعه باز می‌کنم و دوباره می‌بندم یعنی فقط یک ثانیه به من مهلت داده شده است که چشمم را باز کنم، در این یک ثانیه چه چیزهایی در ذهنم می‌آید؟ مشخص است که نسبت به همه زوایا و آنچه که در اینجا هست دقیقاً اطلاع ندارم و همین قدر می‌فهمم که افرادی در اینجا هستند و عده‌ای از دوستان و رفقا در اینجا جمع هستند اما اگر بگویند که بشمار چه کسانی هستند شاید بشمارم و اشتباه بگویم چون دقیقاً چشمم باز نشده و آن صورتی که وارد ذاکره شده است صورت ناقصه است و هنوز صورت کامله نیست. حالا چشمم را باز می‌کنم و دو ثانیه بعد می‌بندم. می‌بینم که یک تصویر روشن‌تر و واضح‌تری نسبت به آنچه که در اطرافم هست، در ذهن پیش آمد. حالا فرض کنید که نیم ساعت قشنگ یکی‌یکی سر و ته افراد را کاملاً با تمام **خصوصیات** و **جزئیات** و **کمّیات** و **کیفیات** مورد بررسی و تأمل قرار می‌دهیم، خب دیگر در این صورت اطلاع و علم و آگاهی بیشتری نسبت به اطراف و جوانب پیدا می‌شود و آن به خاطر ازدیاد بر اطلاع ماهوی افراد خارجی است.

بیان برهان برای وجود ذهنی

هر کدام از این صورت‌هایی که الآن در ذهن تصور می‌کنیم یک مقدار از مثال را گرفته است. آیا می‌توانیم آن صورتی را تصور کنیم که کاملاً در ذهن هست و به طور دقیق و روشن منطبق بر صورت مثالی است و لکن آن صورت جزئیه [این طور نیست؟] پس این صورت جزئیه به چه چیزی اتصال دارد؟ وقتی که ما می‌گوییم:

ادراک عبارت از اتصال ذهن و اتصال نفس به آن صورت منفصل برزخی و مثالی است، چطور شد وقتی که اشراف تام باشد اتصال هست ولی اگر اشراف ناقص [باشد صحیح است؟] اتصال نیست؟ اگر اتصال نیست پس از کجا این صورت مجرده برای انسان حاصل می‌شود؟! درحالی که نفس و برهان برای وجود ذهنی که عبارت از مجرد علم و مجرد ادراک است، در کجا صادق است؟ آیا در آنجایی که اطلاع و اشراف تام باشد [صادق است]؟ اگر این‌طور است اصلاً شما چه کسی را سراغ دارید که بر حقایق خارجیه اشراف تام داشته باشد؟! آنچه که ما می‌بینیم فقط یک ظاهری است از آن اطرافیان و اشیاء خود و آنچه را که مورد مشاهده ما است و به قول بوعلی - رحمة الله علیه - ایشان می‌فرماید: چه کسی می‌تواند بر آن فصل ممیز اشیاء که حقیقت نوعیه اشیاء به او قائم است اشراف داشته باشد؟^۱ غیر از علام الغیوب که فقط او می‌داند که چه خلق کرده است و چه در سرشت او تخمیر نموده است، او فقط می‌تواند و بعضی از خواص درگاه حق که آنها اطلاع و اشراف دارند مثل حجج الهیه که واسطه فیض بین آن مقام اراده و مشیت و عالم اعیان و شهادت هستند، آنها فقط می‌توانند ولی دیگران نسبت به این مسئله اطلاع ندارند و ما در اینجا آن اولیای الهی و کسانی که نسبت به این مسئله [اطلاع دارند] را به نحو استثناء موضوعی، خارج کردیم. و الاً برای سایر افراد اصلاً نباید بگویم که هیچ نوع اطلاعی داشته باشند و این غلط است چون اگر هیچ نوع اطلاع نباشد پس این نظام عالم چطور می‌گردد؟! پس این دادوستدها بر چه اساسی است؟! پس این ممیزات روی چه جهتی دور می‌زند؟! که طبعاً اینها نمی‌تواند یک توجیه صحیحی داشته باشد.

واحد بودن واقعیت در خارج

این صورت جزئی‌های که با اشراف ناقص هست با صورت مثالیه ناقص از همین جنس اتصال پیدا می‌کند؛ یعنی همان‌طوری که در عالم خارج یک واقع بیشتر نیست، - دقت کنید! از اینجا می‌خواهم به آن نکته‌ای که باید برسم وارد شویم - همان‌طوری که در عالم خارج یک واقعیت نیست بلکه ادراک و آگاهی من نسبت به آن واقع متفاوت است و با ادراک و آگاهی من نسبت به واقع، واقع تغییر نمی‌کند. الان عبایی که شما پوشیده‌اید رنگش سیاه است، در واقع رنگش سیاه است حالا چشم من این عبا را زرد می‌بیند خب من زرد می‌بینم عبا که زرد نمی‌شود! اگر من بیماری تشخیص رنگ در چشم دارم، همه اشیاء را سفید و سیاه می‌بینم. شما می‌گویید که من عبای زرد تن کرده‌ام. می‌گویم که نه عبای شما سفید است! یا می‌گویید که من عبای قرمز پوشیده‌ام، می‌گویم که نه، عبای سیاه پوشیده‌اید! اشیاء را سفید و سیاه می‌بینم درحالی که [آن لون] در خارج تغییر نمی‌کند

^۱ . التعلیقات، بوعلی سینا، ص ۳۴.

و اطلاع و آگاهی من در اینجا باعث اختلاف شناخت من و وجود ذهنی من نسبت به خارج شده است نه اینکه خارج دارای مراتب مختلف است. خارج یکی است، واقعیت خارجی یک واقعیت بیشتر نیست و من در مواجهه با این خارج گاه ممکن است به حاقّ واقع خارج برسم و آن واقعیت خارج را چنانچه که هست همان طوری که شخص مطلع بر حقایق خارجی نسبت به این مسئله می تواند اطلاع پیدا کند، من هم نسبت به او به حاقّ واقع برسم که در اینجا آن واقعیت خارجی برای من مدرک شده است و یا می توانم نسبت به آن واقعیت خارجی به نود درصد یا هشتاد درصد یا هفتاد درصد آن برسم و همین طور در مراتب متنازله می توانم به ده درصد اطلاع پیدا کنم مثل کسی که در بیابانی حرکت می کند و از دور شبهی می بیند. شبه یک واقعیت است و لکن این واقعیت، واقعیت مبهمه است. خود آن شخصی که الآن دارد از دور می آید خود او که شبه نیست بلکه خود او یک انسان متحرک است اما من او را به صورت شبه می بینم. این نقصان ناشی از دید من است نه ناشی از هویت و شخصیت و خصوصیات وجودیه او. آن یک حقیقت واحده است که آن حقیقت واحده یکی است و دو نیست و اختلاف و تشکیک بر نمی دارد! یک واقعیت است که الآن دارد برای من ظاهر می شود و اطلاع و اشراف و آگاهی من است که در اینجا تا حدودی مرا به او نزدیک کرده است. این مسئله که جای اشکال نیست.

کیفیت واقعیت خارجی شبه

حالا صحبت در این است که وقتی که ما آن شبه را در خارج می بینیم، با همان برهانی که نسبت به اتحاد بین صورت مثالیه و همان حقیقت خارجی عرض کردم آیا این شبهی که الآن برای من مجسم است یک واقعیت خارجی دارد یا ندارد؟ واقعیت خارجی یعنی یک حقیقت وجودیه. نفس تصور شبه در ذهن به علم حصولی و وجود ذهنی، **واقعةً خارجیّةً و عینٌ ثابتةٌ فی الذهن و فی الوجود** است. همین تصویری که الآن در ذهن هست، این یک واقعیت خارجی است این به چه چیزی بند است؟ سکه این واقعیت خارجی به چه نحوی ضرب شده است؟ در آن شیء خارجی مشخص است که صورت عینی آن همان مثال است اما اینکه من الآن در ذهن دارم و در ذهن تصور کردم به چه چیزی وصل شده است؟ این الآن به چه صورت مثالی متصل است؟ این صورت مثالی ذهنی من الآن به یک صورت مثالی حقیقی در عالم مثال و در عالم برزخ متصل است که این عین اوست، عین آن صورت مثالی او در آنجاست که آن صورت مثالی گاه اصلاً با آن صورت مثال حقیقی ارتباط ندارد که این در آنجایی است که اصلاً به طور کلی علم در اینجا غیر از علم بوده است و فقط یک تصور ذهنی و جهل بوده است که در اینجا علم پنداشته شده است. مثل اینکه شما چشمتان ضعیف است و یک انسان را به صورت چهارپا می بینید.

صورت مثالی بعضی از انسان‌ها به شکل چهارپا

البته خیلی از انسان‌ها هستند که چهارپا هستند و نقل می‌کنند وقتی که چشم برزخی خیلی از بزرگان باز شود خیلی از این افراد را به صورت چهارپا می‌بینند یعنی چهار دست و پا منظور است نه چهارپا که به عنوان حمار و این چیزها باشد، بعضی را به صورت ذئب می‌بینند، بعضی‌ها را به صورت سگ می‌بینند، بعضی‌ها را به صورت خروس و بعضی را به صورت روباه می‌بینند، آنهایی که مگّار و حقه‌باز و متقلب هستند به صورت روباه هستند یعنی وقتی که آدم صورت برزخی آنها را نگاه کند، این متقلّب‌ها آنهایی که تقلب می‌کنند صورت برزخی اینها روباه است. هر وقت کسی را از این قسم دیدید فوراً یک ماسک روباه را صاف به سر و صورت او بچسبانید! معلوم می‌شود اینهایی که دروغگو هستند و اصلاً دروغ گفتن، ذاتی و جبلی آنها شده است صورت مثالی آنها صورت شغال و روباه و امثال ذلک است. آنهایی که اهل شهوت هستند صورت مثالی خوک دارند. آنهایی که اهل جنایت هستند، آدم می‌کشند، بی‌رحم هستند و قساوت قلب دارند، صورت مثالی آنها سگ، گرگ، ببر و پلنگ است. اینها واقعیات خارجی است هان!

علت سرکشیدن عبا توسط شیخ حسنعلی اصفهانی در برگشت از حرم

می‌گویند که مرحوم آقا شیخ حسنعلی اصفهانی وقتی که در نجف به زیارت رفته بود هر وقت که به حرم می‌رفت و حضرت را زیارت می‌کرد و برمی‌گشت عبایش را سر می‌کشید و سرش را پایین می‌انداخت و به منزل می‌آمد. یک روز گفتند که آقا چطور شما در رفتن عبا سرت نیست و این طرف و آن طرف نگاه می‌کنید و با افراد سلام و علیک می‌کنید ولی وقتی برمی‌گردید [عبا روی سرتان می‌کشید؟] می‌گفت که من حالم این طور است. اما کسی خلاصه سمج بود و می‌خواست اصل قضیه را در بیاورد، گفت که نه [قضیه این نیست]. بالأخره گفتند که من از حرم که برمی‌گردم افراد را به صورت برزخی آنها می‌بینم و دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. کسی را که دیروز به صورت سگ، الاغ، ببر و پلنگ دیدم حالا فردا به او بگویم که آقا سلام علیکم! خب این صورت از ذهن ما که دیگر محو نمی‌شود. اگر محو می‌شد خب مشکل نبود، یک صورتی می‌آید و بعداً هم می‌رود ولی این صورت وقتی در ذهن می‌ماند، با این صورت چه باید کرد؟!

خدا مرحوم آیه‌الله مطهری را رحمت کند و بیامرزد. یک روز که ایشان به منزل ما نزد مرحوم والد آمده بود، من یک ربع آنجا نشسته بودم و بعد رفتم، یکی از مطالبی که صحبت شد این بود و خود ایشان نقل کرد، سلسله سند، از بنده [شروع می‌شود] حالا بنده غیر موثق هستم ولیکن سندی را که نقل می‌کنم موثق است! ایشان گفت که خودم از مرحوم آیه‌الله آقا سید احمد خوانساری که در مسجد آقا سید عزیزالله در طهران نماز می‌خواند، شنیدم که ایشان گفت: از مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی شنیدم که - این هم سلسله

سندش - وقتی من از حرم بیرون می‌آمدم بعضی از اجلّه مراجع نجف را به صورت خوک می‌دیدم! بنده از مرحوم مطهری و ایشان از سید احمد خوانساری و ایشان از مرحوم آقا شیخ [حسنعلی نخودکی اصفهانی نقل کردند]. قضیه و مسئله چیست؟ **والله على ما أقول وکیل و شهید**. مسئله این است دیگر، ببینید ما یک حسابی داریم. از همین اشخاص و افرادی که در همان زمان سابق دیدیم اشخاصی که برای افراد مشخص شد و همه فهمیدند و دیدند. مگر در همین جا در قم نبودند؟! مگر نبودند؟! مگر ارتباط آنها با دستگاه سابق، دستگاه شاه و اینها مشخص نشد؟! هان؟! مگر اینها رساله عملیه نداشتند؟! مگر همه ندیدند؟! همه دیدید دیگر! مگر ارتباط آنها با جریاناتی که داشت در این مملکت اتفاق می‌افتاد برای همه روشن و مشخص نشد؟! درحالی که ما از این قضایا خبر و اطلاع نداشتیم. این چه موقعیتی است که باید یک شخص بیاید و افراد و مردم را تحریک کند و به جان همدیگر بیندازد؟! در همان زمان‌ها آنهایی که خلق مسلمان بودند، این چیزها یادتان می‌آید؟! من یک وقت طهران بودم و به قم آمدم دیدم آقا مثل اینکه قم زلزله آمده است! در خیابان همه کفش، عبا، عمامه و روزنامه‌ها افتاده است! یک مغازه عطاری بود که آشنا بود، به او گفتم که چه شده است؟ گفت که مگر نبودى؟! از تبریز و خلق مسلمان آمدند و ریختند و چه کردند و فلان کردند. این کارها و مسائل چیست؟! ما داریم به دنبال چه می‌گردیم و به دنبال چه هستیم؟! من نمی‌خواهم بگویم که فقط آن یکی [این‌طور بود]، نه هر کسی مثل آن هست، آن یکی است هر کسی مثل آن هم باشد، تفاوت ندارد.

آن سخنی که مرحوم والد ما - رضوان الله تعالی علیه - در دو نوار علم و عمل دارند را بروید گوش دهید تا ببینید که چه قضایا و مسائلی هست و ما از آنها غافل هستیم. آنهایی که خدا چشم بصیرتشان را باز کرده و اینها غیر از این ظاهر آراسته، عمامه قشنگ و مرتب، محاسن بسیار شانه کشیده، عطر زده، سیمای به ظاهر ملکوتی، عبا و قبای آراسته، حرکت‌های باطمأنینه و لبخندهای حساب شده [هستند] انسان به اینها نگاه می‌کند، آن کسی که چشم باطنش باز شده است می‌فهمد که در پس اینها چه چیزها و مسائلی نهفته است! انسان جرئت ندارد بیان کند و باید بگذارد تا وقتش، خودش برسد. گاهی از اوقات در همان زمان سابق مرحوم آقا بعضی از مسائل را برای من بیان می‌کردند که چه خواهد شد. من اصلاً نمی‌توانستم در ذهنم تصور کنم که اصلاً مگر هم چنین چیزی می‌شود؟! و الآن دیدیم شد! اینجاست که انسان باید به خدا فقط پناه ببرد، قضیه این است دیگر.

واقعی بودن صورت‌های برزخی

این صورت‌های برزخی، صورت‌های واقعی ما است نه اینکه حالا شما نیاز دارید به دنبال آقا شیخ حسنعلی [بروید]، نه آقا، همین الآن هم هستند و همین الآن هم می‌بینند. بله، این‌طور نیست که نباشند بلکه

هستند و تشخیص می دهند. آن وقت حالا پناه بر خدا گاهی از اوقات این صورت‌ها درهم می شود یعنی عجیب قدرت خداست! یک دفعه می بینی آقا آنچه خوبان همه دارند این یکی به تنها دارد!! هم صورت شغال دارد، هم صورت روباه دارد، هم صورت خرس دارد، هم صورت سگ دارد، خوک دارد و هیچ کدام از اینها هم دیگری را طرد نمی کند! شما دوتا نقش بکشید بعد این دوتا نقش را با همدیگر مونتاژ کنید مثلاً یک سگ با یک مار بکشید بعد این دوتا را مخلوط کنید نه این می ماند و نه آن می ماند و یک چیز دیگری خواهد شد ولی **جَلّ الخالق** از قدرت خدا! طرف را می بینی که هم سگ است، هم شغال است، هم خوک است و هم ببر است! اینهایی که قسی هستند، آدم می کشند، این قاتل‌های مردم، این قصاب‌ها، جلادها، نرون‌ها و صدام‌ها اینها که همه جا هستند و الآن هم هستند و زیاد هم هستند، صورت برزخی اینها چیست؟ پلنگ و ببر است! منتها آن حیوان ببر بیچاره روی غریزه خودش می رود و یکی را پاره می کند. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: این ببر بیچاره یک گوسفند و بز و آهو را شکار می کند و همین طور می خورد و به بقیه کاری ندارد. می گذارد بقیه بروند برای خودشان بچرند اما آن ببر درون ما است که هزار [آدم می کشد]. می گویند که این صدام می ایستاد و می خواست یک عده را همین طوری اعدام کند. یک سیگاری به لبش می گرفت و می نشست و نگاه می کرد و اینها را هم یکی یکی تق تق می کشتند و او همین طوری بی خیال نگاه می کرد و انگار دارند به درخت و چوب [تیر] می زنند، [خیالی هم برای او] نبود. یعنی این خیلی عجیب است! آدم حال آن طرف را احساس بکند که الآن او در چه حالی هست، اینکه به او می گویند: الآن می خواهند تو را اعدام کنند، آدم یک مقدار حال او را تصور کند و خودش را جای او بگذارد، آن وقت ببیند دستش می لرزد یا باز محکم است؟! خودش را جای او بگذارد، خودش را جای مادر او بگذارد، خودش را جای زن او بگذارد، خودش را جای پدر او بگذارد و خودش را جای فرزند او بگذارد، خیال می کنم یک مقدار قضیه فرق کند. آن وقت ببینیم باز دستمان می لرزد یا نه، همین طوری بز ببینیم یکی دوتا سه تا [همین طوری می کشی]! می گفتند که یک دفعه سیصدتا را همین طوری می زد می کشت و عین خیالش هم نبود! اینها چه کسانی هستند؟! انگار دارد گنجشک می کشد، آدم دلش نمی آید گنجشک را هم این طوری بکشد. مثل مرغ در سلاخ‌خانه به این کیفیت [می کشت]. بعد می گفت که خیلی خب بروید خاکشان کنید و بلند می شد می رفت. چه می شود انسان این طور می شود و واقعاً این آدم چه صورتی می تواند داشته باشد؟! خیال نکنید فقط صدام همان یک نفر بود، نه! ما هزاران هزار صدام داریم که یکی از آنها این بود. صدام با کلاه داریم، صدام بی کلاه داریم، صدام بدون ریش داریم، صدام با ریش داریم، اینها همه صدام هستند و این صورت‌ها، صورت‌های واقعی است که انسان آنها را می بیند. یک دفعه می بیند که یکی چندتا صورت دارد! برای یک صورتش این پرونده است، برای آن صورتش آن پرونده است و همین طور پرونده‌ها یکی پس از دیگری... خدا به دادمان برسد که اوضاع خیلی خراب است و فقط

باید به خدا پناه ببریم که ما را نجات بدهد و حفظ کند. حقیقت برزخیه این است!

پرده‌های مختلف مثال

حالا که این قضیه روشن شد می‌خواستیم این مسئله را خدمت دوستان عرض کنم که آنهایی که اخبار از غیب می‌دهند آیا به آن واقعیت مثال رسیده‌اند یا نرسیده‌اند؟ ما می‌بینیم تمام این خطاها و اشکالها و اشتباهاتی که افراد در اینجا دارند از این نشئت می‌گیرد! حقیقت و واقعیت مثال، یک واقعیت بیشتر نیست ولی آنچه که در مثال نه به عنوان یک واقعیت بلکه به عنوان پرده‌های مختلف [است] که هر کدام از آنها بخشی از آن واقعیت است ولی همه آن واقعیت نیست، ممکن است یک نفر به یکی از این پرده‌ها برسد و یکی به دوتا برسد و یک نفر به یک نحوه دیگر برسد و تصور کند واقعیت را دیده است.

مولانا در اینجا قضیه فیل را که [بیان کرده] که افرادی رفتند فیل را ببینند چون شنیدند که فیلی از هندوستان آمده است، یکی به دمش دست زد و گفت که فیل این طوری است، یکی به پایش دست زد و یکی به سرش و گوشش دست زد و هر کسی دست می‌زد خیال می‌کرد که فیل همان است، ایشان در اینجا مسئله را عجیب و عالی بیان کردند.^۱ متنها نباید به مثنوی دست زد!! بالأخره خواندن مثنوی مولانا حرام است و نجس است و باید آن را با انبر گرفت چون همه‌اش کفریات است و اصلاً نباید به آن نگاه کرد چون تراخم و آب‌مروارید می‌گیرید!! به کتاب‌های زنداقه می‌شود نگاه کرد ولی به کتاب‌های مولانا نمی‌شود نگاه کرد!! پس آن واقعیت خارجی یکی است.

می‌گویند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در آن تاریخ ظهور می‌کند اما می‌بینیم که ظهور نشد. اقا شما فرمودید! نه، من چه زمانی گفتم؟! اقا من خودم از شما شنیدم! [می‌گوید که] اشتباه شنیدید. بسیار خب این یکی، امام زمان در فلان تاریخ ظهور می‌کند و حتماً این طور خواهد شد، می‌گذرد و می‌بینیم که ظهور نشد. ده سال گذشت و نشد. امام زمان به کدام تاریخ می‌خواهد ظهور کند؟! تاریخ شمسی، میلادی، هجری، قمری، جلالی، اقا بفرمایید به چه تاریخی است؟! آن تاریخی که نقل کردند ۱۴۱۴ است و الآن ۱۴۳۲ است. نه، شانزده بوده، هجده بوده، ۲۶ بوده، اینها همه به خاطر این قضیه است که آن پرده مثالی و برزخی که برای افراد روشن است آن عین واقعیت مثال نبوده است.

^۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر سوم، بخش ۴۹: اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل.

موجود بودن نفس همه موجودات خارجی در عالم مثال

خلق صورت برزخی ناقص

تلمیذ: این پرده از کجا درست شده است؟

استاد: خودش درست کرده است.

تلمیذ: تخیل انسان ایجاد کرده است یا اینکه در عالم مثال منفصل هم وجود دارد؟

استاد: در جلسه قبل صحبت و بحث من چه بود؟ آن قسم سوم که ادق از همه اقسام ثلاثه است چه بود؟ آن این بود که نفس همه این موجودات خارجی، حقیقت مثالی آن در عالم مثال موجود است و آن در عالم مثال است که بعد به صورت نفس در خارج ظهور می کند. بنابراین آن کسی که می گوید: برای من روشن شد که ظهور حضرت در سنه ۱۴۱۶ است و خود بنده هم این را از هم چنین افرادی شنیدم، خب الآن چه واقعیتی برای او ظهور کرده است؟ یعنی الآن نفس او چه چیزی را خلق کرده است؟ یک صورت و تصور برزخی ناقص را خلق کرده است.

تلمیذ: که واقعیت ندارد؟

استاد: واقعیت ندارد، آن واقعیت فقط یکی است. وقتی شما یک شبی را می بینید که دارد از خارج می آید آیا او واقعیت دارد؟ اصلاً می شود شبه چیزی باشد؟ نه! هرچه باشد یا انسان است یا حیوان است یا توده ای است که باد آن خار و خاشاک را دارد می آورد و انسان به صورت یک حیوان تصور می کند و وقتی که نزدیک می آید می بیند که نه یا این توده ای از خار بوده یا انسان یا حیوان بوده است. واقعیت یکی است ولی ادراک من متفاوت است.

تلمیذ: پس ما می توانیم بگوییم که ادراک ما برخاسته از واقعیت خارجی است برای اینکه ساخته خود نفس است؟

استاد: خب همه اینها یکی است، عرض ما هم همین است. یعنی همان ساخته نفس مگر غیر از ساخته خود برزخ است؟ برزخ ما است که می سازد و ما الآن این چنین تصور می کنیم. یعنی همین را که الآن تصور می کنیم همین را ما ساخته ایم و همین برزخ ما است.

تلمیذ: فرمایش شما که فرمودید: برزخ ما متصل به برزخ منفصل است، ربطی به برزخ منفصل ندارد.

استاد: آنجا منفصل است دیگر، همین الآن آنجا یک واقعیت است، همین که الآن گفته در سال ۱۴۱۶ حضرت ظهور می کند، یک هم چنین مسئله ای در عالم مثال هست گرچه با آن اصل حقیقی خودش متفاوت است.

تلمیذ: اینکه هست در نفس خود شخص است یا در مثال منفصل هست؟

استاد: متصل بدون منفصل که معنا ندارد، متصل معلول منفصل است. عقل متصل ما برای عقل منفصل

و عقل فعال علت است یا آن علت است؟ آن عقل متصل و آن مثال منفصل ایجاب مثال متصل را در نفس می‌کند و ما می‌گوییم که پس این است، اینکه می‌گوییم: «پس این است» این از کجا آمده است؟ چرا به جای ۱۴۱۶، ۱۴۱۷ نگفتیم؟! چه واقعیتی برای ما روشن شده است که ۱۴۱۶ گفتیم و ۱۴۲۶ نگفتیم؟ خب می‌توانیم بگوییم، بالأخره شانزده با ۲۶ فرق می‌کند، اینکه از بین اعداد شانزده را انتخاب کردیم این چه علتی دارد؟ چرا پانزده را انتخاب نکردیم؟ چرا هفده را انتخاب نکردیم؟ پس این یک واقعیت است منتها این واقعیت نه به معنای واقعیتی که منطبق با اصل است، شما که الآن در ذهنتان تصویری از صحبت‌های من دارید، حالا فرض کنید که بنده شیشه می‌گویم و شما سنگ می‌گویید، من شیشه گفتم و این ضبط‌هایی که در جلوی من هستند، شیشه ضبط کردند ولی شما سنگ می‌شنوید من باب مثال گوش شما سنگین است یا اینکه حواستان یک جای دیگر است و حواستان اینجا نیست، حواستان در شب و در مطالعاتتان و مسائلتان و اینها بوده است و آن‌طوری که باید و شاید حواس شما در اینجا نیست، می‌گویید که آقا چه دارید می‌گویید؟ شما دارید می‌گویید که سنگ، می‌گویم که آقا من کجا سنگ گفتم؟! من شیشه گفتم، این شیشه هم که دست من است. می‌گویی که آقا من این را شنیدم. از آقا سؤال می‌کنید می‌گویند که نه ایشان حواشان نبوده است و همان شیشه شنیدند. حضرت بندگان آقا ایشان هم نمی‌دانند بین سنگ و شیشه برحسب اختلاف مراتب ذکر و توجه و التفات تفاوتی بوده است، اینکه الآن در ذهن شما کلمه‌ای به نام سنگ نقش بسته است ولی شیشه نبوده است، این واقعیت دارد یا ندارد؟ واقعیت دارد.

تلمیذ: هنوز برای من مجهول است.

استاد: یا الله!

استاد: شما در ذهنتان این را احساس می‌کنید...

تلمیذ: بحث متصل نیست من به خاطر منفصلش عرض می‌کنم.

استاد: عرض بنده را شما پاسخ بدهید، اینکه الآن شما در ذهنتان این کلمه را شنیدید و بنده را مؤاخذه می‌کنید که سیدنا این چرت و پرت‌ها چیست که می‌گویی آخر ما که اینجا سنگ نداریم! می‌گویم که بابا من چرت و پرت نگفتم، معذرت می‌خواهم، شما کم التفات بودید و چنان مسائل گذشته شما را غرق در بهجت و انبساط کرده بود که نخواستید به این اراجیف ما خیلی توجه بفرمایید! حالا اینکه الآن فرض کنید که در ذهن شما هست واقعیت دارد یا دروغ است؟

تلمیذ: در ذهن من که یقیناً واقعیت دارد.

استاد: احسنت. این واقعیت در مثال هست یا نیست؟

تلمیذ: در مثال متصل من هست که همان ذهن من است.

استاد: مثال متصل مگر معلول مثال منفصل نیست؟!

تلمیذ: بله هست.

استاد: احسنت، پس این واقعیت در مثال منفصل که برزخ هست وجود دارد. تمام شد.
تلمیذ: مثلاً ممکن است برای یک نفر این پیش بیاید.
استاد: خوب باشد.

تلمیذ: مثلاً ۱۴۱۶ برای یک نفر پیش آمده، اگر علت هست برای دیگران هم باید پیش بیاید.
استاد: مگر قرار بر این است که مثال منفصل برای هر کسی باشد؟! مگر شما خودتان در مثال منفصل

یک مثال ندارید؟! آن مثال برای کیست؟! برای شما است دیگر، چرا برای بقیه نیست؟!

تلمیذ: حالا این مثال منفصل از کجا درست شد؟! آن مربوط به چیست؟

استاد: آن را دیگر باید از خدا پرسید که او چرا این طوری کرده است! آنها که مربوط به مراتب مافوق

است چون خود مثال هم به ملکوت سفلی مربوط می شود و آن هم به ملکوت علیا ...

تلمیذ: من می خواهم بدانم که آن حقیقت واحده که آشکال و صور مختلفه می گیرد و می گوئیم که بعضی از آنها هم واقعیت ندارد و منطبق با اصل نیست؛ از یک طرف می گوئیم که این یک موجود منفصل حقیقی است و لا ینکر است. از آن طرف هم می گوئیم که با اصلش هم منطبق نیست. از این طرف هم می گوئیم که معلول یک علتی است. خوب این علت همان اصلش که نیست پس چه علت دیگری دارد؟

استاد: این افعالی که در خارج تحقق پیدا می کند معلول چیست؟

تلمیذ: معلول علتی در عالم مثال است.

استاد: کدام؟

تلمیذ: همان حقیقت واحده انسان.

استاد: احسنت این هم معلول همان است. منتها شما می توانید انسان را منفصل از سلسله علل فرض

کنید؟!

تلمیذ: نه خیر.

استاد: تمام شد. همان سلسله ای که از انسان فعل خارج می زاید، همان سلسله از انسان تخیل می زاید،

وجود ذهنی می زاید، مثال منفصل می زاید و هر کدام برای خودش است.

تلمیذ: پس ما مشکل نداریم و قضیه حل شد.

استاد: چه کسی گفته که مشکل دارید؟! به خصوص شما اصلاً هیچ مشکل ندارید!!

تلمیذ: ما مثل پرده سینما شدیم. کسی که در عالم بالا دارد خلق صور می کند فکر می کند ما داریم

نمایش اجرا می کنیم.

استاد: مگر قرار بود که حالا چه بگویید؟

تلمیذ: مثل صفحه مانیتور که سریع نمایش داده می شود.

استاد: نمایش می دهید حالا آن نمایش هم خود اوست نه اینکه نمایش جدای از آن است.

تلمیذ: پس دوباره به توحید رسیدیم.

استاد: مگر غیر از توحید راهی داریم؟! مگر چیزی داریم؟! مگر حقیقتی وراء توحید داریم که بنوایم

جدای از آن برای تصحیح تخیلات خودمان مجبور بشویم یک واقعیتی جدای از توحید فرض کنیم و اینها را

با همدیگر ترکیب و مونتاژ کنیم؟!

تلمیح: ما داریم مهر بطلان می‌زنیم و می‌گوییم که این صحیح و درست نیست.

استاد: نه نه! صحبت در این است که آن واقعیت محضه یکی است، واقعیت‌های دیگر که با آن واقعیت محضه منطبق نیست، من نمی‌گویم که منطبق [است] آنها هم هستند. همان طوری که یک شبی دارد از دور می‌آید یک وقتی همان شبه صاف در مقابل شما قرار می‌گیرد بدون اینکه مسبوق به صور مشوهه باشد، خب شما از اول دیدید سر، کله، دست، پا، گردن و همه اینها را دیدید و در این دیگر جای ابهامی برای شما باقی نمی‌ماند این یک صورت است. صورت دیگر کم‌کم و به قول عرب‌ها **ثوئی ثوئی** است اول از خارج یک شبه می‌بینید یک مقدار جلو می‌آید شبه متحرک می‌شود. ببینید اینها با همدیگر فرق کرد، هر کدام از آن هم درست است یعنی هم شبه درست است، بالأخره در ذهن شما هست. هم تحرک درست است، تحرک هم یک چیزی هست، بی‌تحرک که نمی‌شود باشد چون دارد حرکت می‌کند. تا جلو می‌آید شما می‌بینید که این **مُسْتَوِی الْقَامَه** است پس حیوان نیست. حالا ممکن است بگویید که شاید کانگورو باشد که دارد روی دوپا راه می‌رود. یا اینکه چهارپا می‌بینید، انسان است ولی دارد چهارپا راه می‌رود. الاغ است! انسان‌ها گاهی اوقات الاغ می‌شوند، گاهی هم نه، اکثر اوقات!

شخصی بود مدام سرش کلاه می‌رفت. یکی از این رفقا به ما می‌گفت. بعد می‌گفت که به او می‌گوییم که چرا این قدر بر سرت کلاه می‌رود؟ گفت که من کافی است در شبانه‌روز ده دقیقه خر بشوم در همان ده دقیقه همه سر من را کلاه می‌گذارند! این برای آن ده دقیقه است! حالا گاهی از اوقات ده دقیقه در افراد بیست دقیقه می‌شود و گاهی از اوقات مثل این ابنای زمانه ۲۴ ساعت الاغ هستند! یعنی یک دقیقه هم پیدا نمی‌کنند که یک خرده از این خریّت بیرون بیایند و این مخشان را به کار بیندازند. ابنای زمانه [این طور هستند] ما که الحمدلله نیستیم! خارجی‌ها منظور بنده است، ما که همان انسانی هستیم که ۲۴ ساعت هیچ شک و شبهه‌ای در آدمیت و انسانیت ما نمی‌رود!

عدم تفاوت وجود وقایع خارجی در عالم مثال

حالا این واقعیت‌های خارجی هر کدام این صورت‌ها برای خودشان یک واقع دارند و هر کدام در جای خودشان هستند تا نزدیک نزدیک می‌آیند و وقتی که به نزدیک نزدیک رسید می‌بینیم آن صورتی که بعد از این مراتب است با آن صورتی که در دفعه اول دیدیم با همدیگر مساوی و برابر شدند. حالا عین واقع شدند. همین وقایع خارجی، بدون یک لحظه تفاوتی در عالم مثال وجود دارد.

وقتی امام علیه‌السلام در منزلش نشست است و شخص می‌آید در می‌زند. حضرت می‌فرماید: «**لَا أُمَّ**

نک»^۱ به واسطه آن قضیه‌ای که پیدا شده بود، حضرت از کجا دارد تخیل و فکر او را می‌خواند؟! امام در منزل نشسته و یک کنیزی هم آمده در را باز کرده و او هم اصحاب امام است و یک تخیلی در ذهن پیدا می‌شود، این تخیل واقعیت دارد یا ندارد؟! اگر واقعیت ندارد امام از کجا فهمید؟! در حالی که تخیل، تخیل شیطانی است پس تخیل واقعیت دارد. هر چه که در این عالم، وجود پیدا کند چه وجود خارجی چه وجود نفسی تمام اینها ذره به ذره و موبه‌مو واقعیت دارد و واقعیت آن هم در مثال و در عوالم بالاست.

صورت نفس شهوت

تلمیذ: آن علمایی که مرحوم نخودکی به صورت خوک می‌دیدند، مسئله شهوت جنسی است یا شهوت ریاست بوده است؟

استاد: حالا یکی از آن این بوده، شاید چیزهای دیگری هم بوده است.

تلمیذ: می‌شود کسی که شهوت ریاست و مرجعیت هم داشته باشد به این صورت درآید؟
استاد: بله بله.

تلمیذ: پس فقط شهوت جنسی نیست.

استاد: اصلاً نفس شهوت صورت خوک است؛ حالا خوک یا درنده می‌شود در صورتی که به قساوت میل داشته باشد، و یا غیر درنده می‌شود در صورتی که فقط جنبه‌های هوس مد نظر باشد.

تلمیذ: صورت خوک که در فرد یا افراد پیش می‌آید با یک بار یا با چند بار انجام دادن به وجود می‌آید یا باید با آن فعل متحد شود؟

استاد: نسبت به حصول این صورت در ذهن، نفس حصول صورت در ذهن باعث تبدل صورت جوهری ذهن نمی‌شود. برای تبدل به صورت جوهری شدن نیاز به وجود ملکه است تا این صورت، صورت حاله است، صورت حاله همان طوری که بدواً و دفعتاً حاصل می‌شود بعداً هم ممکن است با تنبّه از بین برود. لذا وقتی که انسان در مراحل اول گناهی از او سر می‌زند احساس خجالت و شرمندگی می‌کند. این معلوم است هنوز حک نشده است، هنوز نفس او به همان صفا هست، از این کار خودش احساس ندامت و پشیمانی می‌کند، توبه می‌کند و برطرف می‌شود. حالا اگر شخص آمد و این فعل خلاف را ادامه داد، دفعه دوم احساسش کمتر است دفعه سوم و بعد همین‌طور ادامه پیدا می‌کند و به یک مرتبه‌ای می‌رسد که اصلاً به غیر از این حالت نمی‌تواند اقناع بشود یعنی اگر ده تا زن را برای او به نحو نکاح بیاورند می‌گوید که نه می‌خواهم زنا کنم! می‌گویند که نکاح است دیگر، نکاح نکاح است چه فرقی می‌کند؟! می‌گوید که نه، این کار برای من جالب و جاذب است، این آنجایی است که خلاصه کار خیلی خطری می‌شود و در وادی ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾^۲ می‌رود.

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۹:

لزوم عدم تأخیر انداختن توبه!

لذا از این نظر می‌گویند و در روایات هم داریم که وقتی گناه کردید توبه را به تأخیر نیندازید!^۱ شما توبه خود را بکنید، خدا این را برطرف می‌کند و درست می‌کند. نیاید مدام به تأخیر بیندازید و بی‌توجه رد شوید و بگویید که یک مرتبه گناه است حالا اشکال ندارد. همین یک مرتبه یک مرتبه‌ها مدام می‌آید و عوض می‌کند عوض می‌کند عوض می‌کند بعد دیگر اصلاً ثابت می‌شود! مثل رنگ‌هایی که به پارچه می‌زنند اول رنگی که می‌زنند می‌شویند باز از بین می‌رود ولی مدام رنگ می‌زنند و بعد می‌گذارند خشک می‌شود دوباره می‌زنند دوباره می‌زنند و بعد این را حرارت می‌دهند بعداً هر کاری می‌کنی در ده‌تا ماشین هم بریزی این رنگ دیگر از بین نمی‌رود. رنگ ثابت می‌شود و می‌ماند.

منظور مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی افرادی بودند که [این خصوصیات در آنها] ثابت شده بود و دیگر از بین نمی‌رفت یعنی نفس او به این صورت شده و صورت او به این کیفیت شده است و مسئله این است، شوخی هم ندارد. این طور نیست که ما تصور کنیم همه بدی‌ها را باید به غیر از خودمان بچسبانیم و رد کنیم. نه، این طور نیست کار ما از همه بدتر است و گیر ما از همه بیشتر است.

تلمیذ: روایاتی که داریم **الرِّبَا أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا**^۲ یا «**الغيبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا**»^۳ کسی که اهل غیبت باشد و به حالت ملکه برای او باشد ممکن است به همان صورت دربیاید؟! استاد: بله.

دلیل کدورت بیشتر غیبت از زنا

تلمیذ: **خبائث باطنی چطور است؟**

استاد: خبائث نه، حالا نمی‌توانیم بگوییم که او به صورت خوک درمی‌آید، **أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا** یعنی آن جنبه کدورتی که برای او حاصل می‌شود، آن جنبه کدورت از زنا بیشتر است و دلیلش این است که - ببینید یکی از چیزهایی که اتفاقاً خیلی دقیق و مهم است این است! - گاهی آنچه که در تصور ما نسبت به یک عمل هست، بیش از آنچه که واقعیت دارد جلوه می‌کند. زنایی که بخواهد انجام شود، مگر قضیه چیست؟ ما می‌گوییم: زنا!

«خداوند بر دل‌های آنان مهر زده است.»

۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۴۶؛ جامع الأحادیث الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۴۸.

«الإمام الصادق عليه السلام: **درهم ربا أعظم عند الله من ثلاثين زنية كلها بذات محرّم مثل خالة و عمّة.**»

۳. الخصال، ج ۱، ص ۶۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به آموزه‌های معرفت، ج ۳، ص ۳۶۶.

زنا! حالا کسی که زنا کرده است بله، عمل خلاف و حرام است، عمل خلاف شرع است، اگر ثابت شود حد دارد و اگر ثابت نشود و توبه کند خدا می‌گذرد، حالا این چه عملی است؟ این یک عملی است برخواسته از انبعاث قوه شهویه که در انسان است و خدا قرار داده است. کسی که زنا می‌کند از روی چه زنا می‌کند؟ شهوت است دیگر، شهوت کجاست؟ در انسان هست. چه کسی گذاشت؟ خدا گذاشته است. ما که خودمان این را در خودمان ایجاد نکردیم بلکه یک غریزه‌ای است که خدا گذاشته است و برای دفع این غریزه هم خدا راه قرار داده است، راهش همین نکاح است که آن را تشریح کرده است و تازه بر انجام آن، ثواب هم مترتب کرده است نه اینکه تنها خودش یک وسیله‌ای برای آرامش فکر، روح حتی جسم و گذران زندگی به نحو مطلوب است، حتی گفته که ثواب هم دارد.

خیلی خب، آن ثوابش پیشکش، حالا اولی‌اش را داشته باشیم! پس نفس این عمل با نکاح تفاوت نمی‌کند! کسی که نکاح می‌کند و عیال می‌گیرد از روی چه غریزه‌ای این کار را انجام می‌دهد؟ از روی همان غریزه‌ای انجام می‌دهد که آن شخصی که زنا می‌کند انجام می‌دهد و هردو یکی است منتها آن به طریق شرعی است و آن به طریق غیر شرعی است ولی اصل انبعاث و پیگیری این مسئله هردو به یک قضیه برمی‌گردد. کسی تابه حال نرفته برای خدا [ازدواج کند]؛ **شَدَّ و نَدَرَ** حالا یکی به خاطر خدا موردی را نکاح کند. در ده میلیون یکی هم پیدا نمی‌شود، بیخود هم خودمان را گول نزنیم. این [ازدواجی] که هست به خاطر این مسئله است. خب مورد چه موردی است؟ بالآخره در مورد نکاح می‌رود صحبت می‌کند: سلام علیکم، حال شما خوب است، آیا شما ما را می‌پسندید؟! می‌گویند که بله، چرا نپسندیم؟! ماشاءالله شاه‌داماد، بهتر از او پیدا نمی‌شود! او هم که می‌گوید که تو هم من را می‌پسندی؟! می‌گویند که بله، ماشاءالله شاه‌عروس، شاه‌بانو، بهتر از شما پیدا نمی‌شود! بسیار خب دیگر مسئله‌ای نداریم یا علی! بعد هم اینها به همین طریق شرعی ازدواج می‌کنند.

او هم که می‌خواهد برود زنا کند هم همین راه را می‌رود متنها در ازدواج **أَنْكَحْتُ و زَوَّجْتُ** دارد اما این یکی ندارد ولی در واقع در هردو یک مسیر دارد طی می‌شود. کسی نرفته با نکاح دست کسی را ببندد و در غل کند که اگر این کار را بکند عقد باطل است! عقد **اِكْرَاهًا مَكْرَهًا** باطل است. کسی هم نرفته برای زنا مکره بکند، نه آقا این دلش می‌خواهد او هم دلش می‌خواهد. یک مسیر و یک راه هست متنها این راه، راه شرعی است و آن راه غیر شرعی است. البته بگذریم از اینکه اگر زنا، زنا، محصنه باشد آن تعدی در حق غیر است. تعدی در حق غیر حسابش با این مسئله فرق می‌کند.

فرق بین نکاح و زنا

ما حالا قضیه همین زنا غیر محصنه را داریم می‌گوییم که چه فرقی بین نکاح و زنا هست؟ اگر زنا از

روی انبعاث شهوت است، نکاح هم همین است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. اگر زنا به خاطر خوش آمدن و جلب است، نکاح هم همین است. چه کسی [حاضر می‌شود] با یک موردی که مورد دلخواهش نیست ازدواج کند؟! هیچ‌کس، حالا اتفاق بیفتد شخصی مجبور باشد و یا در حیا گیر کند آنها یک مسائل استثناء است اما به حسب عادی کسی که می‌خواهد ازدواج کند به خواستگاری می‌رود. طرفین همدیگر را می‌بینند، این می‌پسندد او هم می‌پسندد و می‌نشینند صحبت می‌کنند و عقد را بر طبق شرع و بر طبق مسیر شرعی جاری می‌کنند. مهر قرار می‌دهند و بعد [ازدواج می‌کنند].

اگر بخواهید عمل را در نظر بگیرید همین عملی که در اینجا اتفاق می‌افتد، همان عملی است که در آنجا بدون **ذرة مثقالی** فرق، اتفاق می‌افتد. همین طور است؟! شما که سر خود را تکان می‌دهید خیلی دارید تأیید می‌کنید!! هیچ تفاوتی از این نقطه نظر هم ندارند! پس فقط فرق بین اینها چیست؟! هیچ! فقط فرقی این است که در آنجا رعایت شرع نشده و ایجاد علقه زوجیت نشده است ولی در اینجا شده است، همین است. چه دورتی در اینجا برای انسان حاصل می‌شود؟! نباید بگوییم که خیلی قضیه بغرنج است. قضیه‌ای براساس خواست طرفین بود، منبعث از شهوت، شهوتی که خدا قرار داده است و براساس خواست و التذاذ طرفین بوده است و ضررشان هم به کسی نمی‌رسد، با همدیگر هستند و به جایی هم از نقطه نظر ظاهر بر نمی‌خورد. اگر به حقی تعدی بشود و بحث زنا محصنه بیاید آن یک بحث جدایی است که آن بحث حق دیگر می‌آید و جایش فرق می‌کند. فعلاً در همین جا [صحبت می‌کنیم].

قابل مقایسه نبودن غیبت با زنا

اما در مورد غیبت چطور است؟ شخصی می‌آید یک مطلبی را که از یک شخص مؤمن، مستور است و کسی اطلاع ندارد، عیب او را می‌آید به کسی دیگر می‌گوید و آبروی یک مؤمنی را می‌برد، افشای یک مسئله خلافی را می‌کند و ذهن افراد را نسبت به او برمی‌گرداند، حالا این چه زمانی درست می‌شود؟! او دیگر نمی‌تواند در روی اینها نگاه کند، در آینده و تا سال‌های سال نمی‌تواند نگاه کند، گاهی اتفاق افتاده است و بنده شنیده‌ام که شخص رفته غیبت کسی را کرده و او از آن شهر بیرون رفته است! دیگر نتوانسته بماند. آیا این با آن [زنا] یکی است؟! هان؟! آیا این یکی است؟! در حالی که ما اصلاً به این مسئله توجه نداریم و می‌آییم اسرار یک نفر را فاش می‌کنیم و چیزی را که مردم از آن اطلاع ندارند و مطلبی است که او در خفا انجام داده و کاری است که حالا در خفا می‌کند را [به دیگران می‌گوییم]. مگر خودت در خفا هزارتا گناه نمی‌کنی؟! فقط به این یکی گیر داده‌ای؟! او بیاید جلوی افراد دیگر آبرو را ببرد و به واسطه این آبرو بردن، کانون خانواده متلاشی

بشود! بعضی از این غیبت‌ها و افشای اسرار - واقعاً اینها که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱ هست - اصلاً باعث تلاشی کانون یک خانواده می‌شوند، آن وقت این گناهِش با آن زنا یکی است؟! هزارها برابر باید در اینجا بگوییم. «**الغيبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا**» چیست؟! باید بگوییم که اصلاً قابل مقایسه با زنا نیست! نه اینکه **أَشَدُّ مِنَ الزَّنا**! شما یک فردی را با یک غیبت ممکن است اصلاً نابود کنید و خانواده را متلاشی می‌کنید تا عمر دارد بین خودش و فرزندانش جدایی بیندازید. آیا این با زنا یکی است؟! زنا چیزی نبوده! طرف خوشش آمده او هم خوشش آمده رفتند یا علی حالا صیغه نخواندند یا در یک شرایطی که شارع اجازه نداده در آن شرایط این عمل را انجام داده‌اند، یک قضیه‌ای است که بین خود اینها هست و بعد هم تمام می‌شود می‌روند، شاید هم هردو بعداً بگویند که غلط کردیم. این قضیه چیست؟!

مرحوم شهید ثانی در منية المرید می‌فرماید: از بدبختی ما این است که - علما را دارد می‌گوید - اسم شراب که می‌آید استیحاش داریم، اسم زنا می‌آید استیحاش داریم اما شب تا صبح می‌نشینیم غیبت این و آن را می‌کنیم - بروید بخوانید - انگار نه انگار!

امروزه که دیگر افشای اسرار مردم اصل اولی برای قضایا و مسائل شده است! سردرآوردن از اسرار مردم اصل اولی برای قضایا شده است، **نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ** که یکی بیاید ببیند که او در خانه‌اش چه می‌گوید و در خانه‌اش چه کاری انجام می‌دهد و صدا را بشنود! اینها شرعی است؟! اینها حلال است؟! سردرآوردن از اسرار مردم حلال است؟! به به، به به، این قضایا و مسائل چیست؟! بعد هم [آن اسرار را پیش خودمان] نگه داریم که آهان، حواست باشد، هان، مواظب باش، این طوری است؟! لذا خدا در آستین ما چوب می‌گذارد، چنان چوبی می‌گذارد که نفهمیم از کجا خوردیم! خیال نکنیم مطلب همین‌طور می‌گذرد و خلاصه بر خر مراد سوار می‌شویم و بزَن و برویم، نه آقا! می‌آیند چوب در آستین ما می‌گذارند.

شیوه بزرگان در حفظ آبروی دیگران

ما مطالبی را که از بزرگان دیدیم [این‌طور نبود]! طرف در یک معامله سر او کلک زده است، یکی فهمیده است و گفته که آقا فلانی در این معامله کلک زد. آن بزرگ فرمود که ساکت! صدایش را درنیاور! می‌گوید که با عث خسارت شما شده است. می‌گوید که به تو چه مربوط است؟! باعث خسارت من شده است ولی حق نداری افشا کنی. [درحالی که] کلک زده است! اینها چه می‌گویند؟! بقیه چه می‌گویند؟! می‌گوید که مگر کلک نزده؟! خب به من زده است به تو چه ربطی دارد؟! حالا که فهمیدی حق نداری جایی مطرح کنی! خب گاهی

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۰۰:

«در دل‌های آنان مرض است.»

اوقات شیطان می آید آدم را گول می زند، مگر نمی زند؟! شیطان می آید آدم را یک جا گول می زند و آدم یک دفعه یک جا گول می خورد. همیشه که آدم گول نمی خورد، شاید همان بدبخت بیچاره پشیمان شود و بخواهد به نحوی جبران کند. حالا این بهتر است یا اینکه بیایم و فاش کنیم و آبرویش را هم ببریم که دیگر نتواند تا آخر به روی ما نگاه کند، کدام بهتر است؟ کدام دستور اسلامی است؟!

وقتی شما در روح مجرد می خوانید که مرحوم پدر ما فرمودند: یکی از اقربای ایشان نزد مرحوم حداد - رضوان الله تعالی علیه - استاد اخلاق ایشان آمد و گفت که اتوی من خراب بود و به کربلا بردم تا درست کنند و وقتی آمدم از او بگیرم گفت که قیمتش این قدر می شود. من گفتم که بیخود نگو چقدر می شود. من می دانم. اتو را باز کردم گفتم که فقط سیم این در اینجا سوخته بود و تو برداشتی پیچاندی، پنج دقیقه هم بیشتر وقت نبرده، این قدر هم بیشتر نمی دهم و خداحافظ. خب حقش بوده، طرف دارد دروغ می گوید اما آقای حداد فرمودند که نباید به روی او بیاورد و باید پول را بدهد و برود! خدا به او عوض می دهد، خدا به او هزار برابر عوض می دهد.^۱ چرا این شخص حالا این کار را کرده، انسان بیاید آبروی او را ببرد؟! آن وقت هر دفعه که او چشمش بیفتد رنگش قرمز می شود و سرش را پایین می اندازد. اینها مسائلی است که انسان باید از عرفاء یاد بگیرد، جاهای دیگر پیدا نمی شود، عرفاء و اولیای الهی آنها هستند که حقیقت تشیع و حقیقت اسلام و مخ و لب اسلام و تشیع را به ما ارائه می دهند و می گویند که این طور و این قسم باشید. همان کاری که امیرالمؤمنین علیه السلام کرد؛ زن پیش ایشان آمده و می گوید که یا علی زنا کردم. [حضرت می فرمایند که] بلند شو برو پی کارت ببینم، این چرت و پرت ها چیست داری می گویی؟! این حرف ها چیست که داری می زنی؟! برو اصلاً نمی خواهد دیگر اینجا بیایی و او را بیرونش می کند.^۲ این چیست که داری می گویی؟! مدام می رود و دوباره برمی گردد، حضرت می گوید که مگر به تو نگفتم که برو و...

این همان است، این همان قسم است که البته این در احکام سرایت می کند، همان طوری که عرض کردم قاضی باید به این مسائل اطلاع داشته باشد نه اینکه جرم ناکرده را بار کند! جرم ناکرده را بگو که کردم، حالا که گفתי پس تبعات آن را هم بپذیر! خودت گفתי و خیلی خوب است ها! این هم یک نوعش است.

حکم تنبیه شخص غیبت کننده در اسلام

تلمیح: چرا در اجرای احکام کیفری جنبه ظاهر در نظر گرفته شده و برای غیبت و ربا که این همه مفسد دارد نسبت به آن هیچ حکمی نیست؟

۱. روح مجرد، ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

۲. الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۵، ح ۱.

استاد: نه خیر، اگر بفهمند که یک هم‌چنین آدمی غیبت می‌کند، پدرش را هم باید دریاورند! چه کسی گفته [حکمی نیست؟] بابایش را باید به دستش بدهند. زبانش را از همین جا دریاورند تا بگوید: غلط کردم! مگر هر کسی هر غلطی دلش بخواهد می‌تواند بکند که کلّ امنیت را ازین ببرد؟

اللهم صل علی محمد و آل محمد